



۱۰} همانا آنانکه کافر شدند هرگز نه دارایی‌های‌شان اندکی آنان را از خدایی نیاز کرده و نه فرزندان‌شان، همین‌ها بندگان آتش.

۱۱} همچون روش فرعونیان و آنان که پیش از ایشان بودند: تکذیب کردند به آیات ما پس گرفتشان خدا به گناهان‌شان و خدا سخت عقوبت است.

۱۲} بگو مر آنان را که کافر شدند: به زودی مغلوب می‌شوید و محشور می‌شوید به سوی دوزخ، و بدآماده بستری است.

۱۳} راستی برای شما آیه‌ای بود درباره دو گروهی که با هم برخوردند، گروهی می‌جنگید در راه خدا و دیگری کافر که آنان را می‌دیدند دو چندان خودشان دیدنی به چشم، و خدا تأیید می‌کند به یاری خود آن که را بخواهد، به حقیقت در این امر عبرتی است برای دارندگان بینش‌ها.

۱۴} آرایش شده برای مردم دوستی شهوات از (نوع) زنان و فرزندان و انباشته‌های بسته‌های از طلا و نقره و اسبان نشان‌دار و چارپایان و کشت، این بهره زندگی دنیا است و خدا است نزد او نیک بازگشت.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ﴿۱۰﴾

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱۱﴾

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتْغَلِبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَيَبْسُ الْمِهَادُ ﴿۱۲﴾

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَىٰ الْعَيْنُ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿۱۳﴾

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ﴿۱۴﴾



۱۵} بگو: هان بیگاهانم شما را به گزیده تر از این‌های تان؟ برای آنان که پروا گیرند، نزد پروردگارشان است باغستان‌های خرمی که جاری است از بُن‌شان نهرها، جاویدان‌اند در آن. و زوج‌های پاکیزه شده، و خشنودی از خدا و خدا بس بیناست به بندگان.

۱۶} هم آنان کسانی هستند که می‌گویند پروردگار ابراستی ما ایمان آوردیم پس بیمارز گناهان مان را و نگه‌دار ما را از عذاب آتش.

۱۷} آن پایداری کنندگان و راستگویان و فروتنان و بازدهندگان و آمرزش جویان در سحرگاهان.

۱۸} گواهی داده خدا: همانا نیست خدایی مگر او و گواهی داده فرشتگان و دانش داران درحالی که ایستاده‌اند به قسط، نیست خدایی مگر هموی عزیز حکیم.

۱۹} به حقیقت که آیین نزد خدا اسلام است و اختلاف نکردند آنان که داده شدند کتاب را مگر پس از آنکه آمدشان علم، به سبب تجاوزکاری در میان‌شان، و آن که کافر شود به آیات خدا پس به راستی خدا تند حساب است.

۲۰} پس اگر آنان با تو محاجّه کنند بگو تسلیم کرده‌ام رویم را برای خدا و آن که پیرویم کند. و بگو به کسانی که کتاب به آنان داده شد و اُمّی‌ها آیا تسلیم شده‌اید؟ پس اگر تسلیم شده‌اند در حقیقت هدایت یافته‌اند و اگر روی گردانند، پس تنها وظیفه تو ابلاغ است و خدا بس بیناست به بندگان.

قُلْ أَوْ نَسَبْتُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١٥﴾

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾  
شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠﴾



### شرح لغات:

**دَاب:** روش، کوشش، عادت به چیزی که از کوشش حاصل شود یا کوششی که عادت شود.

**عِقَاب:** عذاب و سختی‌ها و مصائبی که در پی گناه و یا لازمه آن باشد. هر چه از پشت سر در پی چیزی آید.

**مِهَاد:** فرش، فرش گسترده، بستر، زمین گود، از «مَهَدَ»: فرش یا بستر خواب را گسترد و آماده کرد، برای کاری آماده شد، کسب کرد.

**فِئَة:** گروه، قبیله، گروه از دیگران جدا شده و شکل گرفته و به هم گراییده، به صف کشیده شده. از «فَأَى»: چیزی را شکافت و از هم جدا کرد، سرش را شکافت، یا از «فَىء»: سایه برگشت.

**يُؤَيِّدُ:** از «أيد»: نیرو، تأیید، رساندن نیرو برای انجام کاری دشوار، در فارسی به معنای تصدیق گفتار یا کار انجام شده.

**فَنَاطِيرٍ:** جمع «قِنطَار»: مال بسیار، انباشته، صد رطل، مقدار بسیار و سر بسته و انباشته‌ای که در روزگاران مختلف، وزن و اندازه مختلف داشته است، پل.

**خَيْل:** گروه اسب و استر. مجازاً: سواران، سوارکاران، از «خَالَ»: دچار خیال شد، گمان کرد، از این جهت که خیل داران و سواران دچار خیال برتری می‌شوند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ». «کفروا» حدوث و گرایش به کفر را از گذشته تا حال می‌رساند؛ «لَنْ تُغْنِيَ»: ابدیت منفی را درآینده؛ «عنهم»: دفاع و نگهداری آن‌ها، «مِنَ اللَّهِ»: آنچه از جانب خداست: ایمان، مواهب، بصیرت، استعدادها، یا عذاب‌ها و شکست‌هایی که از جانب خدا و به اقتضای سُنَنِ الهی به کفرپیشگان باید برسد. «شیئاً»، مفعول «لَنْ تُغْنِيَ» و بیان آن یا بیان «مِنَ اللَّهِ» است، «أُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ»: جمله اسمیه و



اشاره کنایی به بعید، و ضمیر جمع بیان ثبات، تأکید و حصر است: کسانی که به کفر گراییدند، نه اموالشان و نه اولادشان آنان را در برابر آنچه از جانب خداست، از ایمان به حق و شناخت وظایف که برای مؤمنان است، و یا عذاب و شکستی که برای کافران، هیچ گونه بی‌نیازی، یا هیچ چیزی که از جانب خدا نباشد (شیئاً) از سقوط نگه نمی‌دارد، این‌ها خود گیرانه آتش‌اند. این از لوازم کفر است که هرچه آدمی فطریات و استعداد های انسانی را که حرز بقا و حیات است، زیر پرده‌های شهوات و آمال گذارد و آن‌ها را در تاریکی‌های آن پنهان کند، به جمع مال بیش از ضروریات و وسیله حیاتی و جمع نفرت که از همه نزدیک‌تر اولاد است، حرص‌تر می‌شود، تا زیر چنین سپری خود را از آسیب‌های طبیعی و اجتماعی و عوامل فساد نگه دارد. کافر - به معنای اصلی - همین است، که عَرَضیات گذرا و علاقه‌های اعتباری را که خود او باید سررشته‌های ناتوان آن‌ها را نگه دارد تا ننگسد، به جای جوهریات و مواهب ذاتی نگهبان و وسیله بقا می‌گیرد، با اینکه این‌ها همه نیاز است نه بی‌نیازی؛ هرچه نیاز بیش‌تر نیازمندی و نگرانی بیش‌تر و تهاجم موجبات سقوط و فنا شدیدتر. «لَنْ تَغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ... شَيْئاً». کافر که به مبدأ و مسیر حیات و مسئولیت‌های ناشی از آن ایمان فطری و عقلی ندارد، از خود و خلائق و خلق بیگانه، و با بیگانه یعنی مال و مظاهر آن، یگانه می‌گردد و با آن‌ها ترکیب می‌یابد و بالا و پایین می‌رود و زیر و زیر می‌شود و با موج آن‌ها موج بر می‌دارد و حباب و کف و برخورد به دیوارهای ساحل، آنگاه برگشت و فنا: ﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾<sup>۱</sup> و آنچه نافع است پایدار می‌ماند: ﴿وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>. آن‌ها کف‌اند، چون ترکیبی هستند از هوای درون و پرده و نمایی از آب دارند و روی

۱. و اما کف روی آب، تو خالی از بین می‌رود، و آن چه به مردم سود می‌رساند پس در زمین درنگ می‌کند و

می‌ماند. الرعد (۱۳)، ۱۷.



امواج متضاد و گسیخته و ناپایدار می روند. از دیگر نظر، گیرانه آتش اندکه مواهب و انگیزه های انسانی شان با شهوات و غرایز پست نامقاوم شان تا حد پوک و پوکۀ قابل احتراق درگیر است. «أولئک هم وَقودُ النَّارِ»: آتش جنگ ها و احتراق نفوس و استعدادها شعله هایی است از همین گیرانه (وقود) ها، و دودهایی که فضای بشری و طبیعی را مسموم ساخته، از همین دوزخ افزایش جویی است. آیا انسان با همه استعدادها و مواهب عالی و متعالی برای همین است و باید ساقط شود؟ ساقط تر از دیگر جانوران و خشک و پوک و پوکۀ دوزخ؟ هم سوختن و هم سوزاندن و هم تهی و بی سپر در برابر حوادث و عوامل فنا؟ مگر از درون خود سرچشمه ندارد تا بجوشد و آتش ها را خاموش کند و استعدادها را برویاند و علم و حیات نیرومندی یابد تا آن را وقایه و سپری در برابر حوادث سازد؟<sup>۱</sup> آن سرچشمه چگونه و به چه وسیله باید باز و جاری گردد؟ جز با ایمان و پیوستگی به مبادی حیات و حرکت صعودی به سوی آن و درپرتو آیات و علم راسخ و رساننده به تأویل متشابهات؟ چون سرچشمه ایمان درپرتو شعاع های آیات جاری شد و دیده ها باز و علم ها راسخ گردید و قدرت توحیدی به حرکت آمد و به حرکت آورد و رویاند، آتش های آتش افروزان و هیمة کشان اموال، سردو صف شان در برابر صف ایمان شکسته و ورشکسته، و اموال شان و نفرات شان که یگانه و وسیله غنا و تاخت و تاز شان

۱. از علم سپر کن که بر حوادث از علم قسوی تر سپر نباشد.

(ناصر خسرو، قصیده شماره ۷۹، بیت ۳۰)

آن علمی که ناصر خسرو به آن می بالد همان است که با رهبری و رهگشایی و هدف یابی ایمان پیش رود و راسخ گردد و مسئولیت آورد، نه دریافت های جامدی که از مسئولیت برهاند و فتنه و سرکشی آورد و یا وسیله زندگی پست و کاسه گدایی گردد.

فغان که کاسه زرین بی نیازی را گرسنه چشمی ما کاسه گدایی کرد. «مؤلف»

(صائب تبریزی، غزل شماره ۵۸۷، بیت ۲).

بود، وِبَالَشَانِ مِی‌گردد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ...» این حقیقتی است از درون حیات، در متن تاریخ متضاد و متحرک.

«كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ». «كدأب»، تشبیه و تمثیلی از مضمون «ان الذين كفروا...» است: روش آنان چون روش فرعونیان است و آنان که - در چشم انداز تاریخ - پیش از آل فرعون بودند که با استغنا از اموال و نفقات، آیات ما را تکذیب کردند و خدا در اوج تکذیب و طغیان آنان را گرفت و گرفتارشان کرد؛ مهارشان را گرفت و از مرکب طغیان‌شان فرود آورد. این أخذ خدا به سبب و در دنباله «ذنوب» و از آثار روش (دأب) آنان آمد، نه همین به سبب تکذیب که خود محصول و دنباله آن رفتار و روش آنان بود که روش‌شان دنباله‌هایی شده که تعقیب‌شان کرد. «وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»: همان شدید العقاب که از درون موسی خروشید و از همه وجود و اعضایش جوشید تا آن چهره پرمهر را که برای رهایی گوسفندی در بیابان‌ها دوید و آن زبان و آن دست، تا عصای چوپانیش، یکباره دگرگون شد و طوفانی از خشم برآورد و از هر سو طاعی را تعقیب کرد، دریای آرام را طوفانی کرد تا مهارش زد و از مرکب طغیان به دهان طوفانش کشید. همان اراده «شدید العقاب» که از قلب همان طبیعت سر برآورده تا به هر فرد و ملتی که با آفرینش و طبیعت هماهنگ است نیرو بخشد و پیش برد، و آن را که با سنن بستیزد مهار یا طرد کند؛ چه آن‌ها که با اتکا به اموال و نفقات‌شان طغیان کنند و چه آنان که با همکاری یا تسلیم راه طغیان را بازکنند. اسم ظاهر و واحد «اللَّهُ» و تکرار آن «اخذهم الله... واللَّهُ شديد العقاب»، بعد از ضمیر جمع متکلم «آیاتنا»، همین ظهور فعالیت اراده واحد و برتر از اسباب و آیات را می‌رساند.

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئسَ المهاد» . این فرمان و



اعلام نهایی پس از بیان آن سنن آمده است. آنچه روی پرده تاریخ و جوامع پدید می آید، و آنچه در پس پرده و برتر از دیده‌ها جریان دارد، آن غناجویی و اتکا به اموال و اولاد و نفرت و افساد و پوکی و پوکه شدن در اوج طغیان، و آن سر بر آوردن نیروی متقابل و خروشان «شدید العقاب»، همین که این تقابل و تضاد مشخص گردید و به کمال خود رسید؛ غلبه این و مغلوبیت آن، حتمی و اعلام شدنی است: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتْغَلْبُونَ». سین تقریبی و تأکیدی، مغلوبیت نزدیک و حتمی کافران را، و فعل مجهول، نامشخص بودن فاعل و عامل غلبه را می‌رساند که همین گونه صفوف انسان‌های مؤمن و آگاه نمایان می‌شود. این شکست مرگ آور مشهود است و راز آن شهودِ حشری رانده شدن به سوی دوزخ و به هم پیوستن آن‌ها در آن جایگاه آماده است. چون با فاصله زمان و مکان، روش و دأب آن‌ها با فرعونیان پیش از آن‌ها و پس از آن‌ها، یکی است که به هم می‌رسانند و از هم پیروی می‌کنند: تکیه به اموال و نفرت، طغیان بر خلق و خالق و تکذیب آیات. «و تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ».

«قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَةِ الْقُرْآنِ فَتَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَىٰ الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ».

خطاب به مسلمانان برای نشان دادن نشانی از آن سنن: «ان الذين كفروا... كذاب آل فرعون... قل للذين كفروا...» است که تکوین یافت و در فراز تاریخ و در واقعه بدر شکل گرفت و رخ نمود. آن اولین صف آرای و برخوردار دوگروه «فِئَةٌ» بود که اندیشه و فکر و عقیده آنان را از هم جدا کرد و در برابر هم واقع شدند و سرآغاز شکست طاغیان گردید. شاخص ناهم سطحی و جدایی آن دوگروه همین بود که یکی در راه خدا می‌جنگید: (فِئَةٌ تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) و دیگری پایدار و غوطه و در کفر: (وَ أُخْرَىٰ كَافِرَةٌ). آن باشناخت هدف‌های حیات و روشنی راهش پیش



می رفت و نبرد می کرد، و این دربرده های کفر و جاهلیت و امانده بود. «کافرة» که وصف ثبوتی و درمقابل «تقاتل فی سبیل الله» آمده، بیان این است که این ها در کفر ثابت مانده بودند و راه جامع و مشخصی نداشتند. سران برای دفاع از امتیازات و اموال، و افراد متوسط متعصب برای حمایت از عقاید و بت ها به میدان کشیده شده بودند، او باش بی اراده و چشم و گوش بسته هم مزدور بودند. پیشروان در راه خدا با آن که به چشم خود و از نزدیک کافران را دو برابر یا چند برابر می دیدند، پایدار ماندند تا پیروز شدند:

«يُرَوِّنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ». ترتیب بیان و تأیید قرائت «يُرَوِّنَهُمْ» ظاهر در آن است که مرجع «يُرَوِّنَ» و «مِثْلَيْهِمْ» فئته اول - يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - باشد و مرجع ضمیر مفعول «یرونهم» گروه دوم: آن ها کافران را دو چندان خود می دیدند، و چون گروه مشرکان به تقریب سه برابر مسلمانان بود، شاید «مِثْلَيْهِمْ» إشعار به تکرار و تضعیف عددی باشد، مانند «لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ»، یا دو چندان خودشان با اضافه عدد مسلمانان که بین سیصد تا چهارصد بود که به تقریب همان سه برابر می شود. و اگر آن آیه و آیات: ﴿إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَ لَوْ أَرَأَيْتَهُمْ كَثِيرًا لَنَفْسِلْتَهُمْ وَ لَنَتَنَزَعْتَهُمْ فِي الْأَمْرِ... وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّقَاتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا... مَفْعُولًا﴾<sup>۱</sup>. راجع به یک واقعه باشد، باید مسلمانان آن ها را کمتر از آنچه بودند دیده باشند: دو مثل شان نه بیشتر و نیز «يُرَوِّنَهُمْ» خود می دیدند - به سبب ارائه خدا - یا به قرائت ضم یا «يُرَوِّنَهُمْ» ارائه و نمایاندن که تغییری در دیدشان بوده که برای رسول خدا، در خواب و یا خواب مخصوص، پیش آمده است: «إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا» و برای

۱. آنگاه که خدا آنان را به تو در حالت خوابت اندک نمایاند و اگر آن ها را بر تو بسیار می نمایاند همه سست و ناتوان می شدید و درباره امر [جهاد] با یکدیگر ستیزه می کردید... و آنگاه که آنان را به شما مسلمانان هنگامی که به هم برخوردید در چشم تان اندک می نمایانید و اندک می نمایانید شما را در چشم آنان تا انجام دهد خدا امری را که شدنی بود. انفال (۸)، ۴۳، ۴۴.





دیگران هنگام التقا و در بیداری. و یا چون خوابی، «وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّقِيَمِ»: خداوند آنان را به پیغمبرش اندک نمایاند، و همچنین به چشم دیگر مسلمانان، تا سست و ناتوان نگردند، و مسلمانان را در چشم آنان اندک نمود که به میدان جنگ کشیده شوند تا امر و قضای خدا تحقق یابد. امر خدا از نفوسی سر برآورد که دارای استعداد و مخزن ایمان بودند، و همین که با نیروی مقاوم برخوردند بسط یافتند و خود را چند برابر دشمن دیدند و دشمن آنان را چنان که بودند، اندک و کم سلاح می دیدند: «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا». از این نظر شاید که ضمیر جمع فاعل و مفعول «یرونهم مثلهم»، راجع به «فِيئَةُ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» مسلمانان باشد: آنان خود را دو چندان «فِيئَةُ كَافِرَةٍ» می دیدند. یا همه ضمایر راجع به فئته اول باشد: آنان خود را دو چندان خود می دیدند. و شاید که ضمیر فاعلی راجع به «فِيئَةُ كَافِرَةٍ» باشد که مرجع قریب است و ضمایر مفعول و مضاف الیه راجع به فئته اول: کافران مسلمانان را دو چندان که بودند می دیدند. یا ضمیر مضاف الیه راجع به فئته دوم: آنان مسلمانان را دو چندان خودشان می دیدند و یا همه ضمایر راجع به فئته کافره باشد: آن کافران خود را دو چندان که بودند می دیدند. همه این احتمالات با امکانات روی داده و واقعیات سازگار است: ضمیر فاعل «یرونهم مثلهم» راجع به فئته اول یا دوم باشد و با هر یک از این دو تقدیر، ضمائر «هم» یا راجع به اول و یا دوم و یا مختلف باشد که هشت تقدیر می شود. و نیز شاید که خطاب: «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ»، متوجه به مسلمانان و نویدی برای ایشان باشد یا به کافران و بیم آنان، یا به هر دو باشد. با قرائت «يَرَوْنَهُمْ وَ تَرَوْنَهُمْ» و به فتح «یا و تا» و یا به ضم هر دو که به ۶۴ احتمال و تقدیر یا بیش تر می رسد. اگر این آیه مخصوص واقعه بدر نباشد، بیان سنت جاری و عموم در تاریخ هر دو گروه (فئه) است که در برابر هم واقع می شوند. آنهایی که در راه خدا و نجات و رستگاری خلق پیکار می کنند و گروه کافر که سد راه خدا و بند خلق است.



این سنت تاریخی نمودار اراده عام الهی است: «وَاللَّهُ يُوَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ». تأیید: رساندن یا رساندن پی در پی نیرو است. اسم مضاف: «بنصره»، به جای فعل (ینصر)، اشعار به مخزن نیروی یاری بخش و پایداری دارد که بر طبق مشیت خدا در مجرای نفوس هادی و «فی سبیل الله» هدایت می شود و بسط می دهد و چشم و دل و جوارح را دگرگون می نماید تا خود را چند برابر و دشمن را اندک می بیند و دل ها و قدم ها را ثبات و دست ها را توان می بخشد.

فرمان های مقدماتی که در دیگر آیات آمده برای جریان همین نصر خاص و مشیت است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا... وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِم بِظُرٍّ...﴾<sup>۱</sup>. [و این ها] در تاریخ حوادث و برخوردها که آن مشیت و یاری را می نمایند عبرت است: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ». عبرت: عبور به سوی دیگر، عبارت: سخنی است که به مقصود عبور دهد: آن ها که بصیرت و بینش نافذ دارند، از حوادث گذشته و مشهود و پیروزی گروه اندک، به سنت و مشیت خدا برای آینده و همیشه می گذرند، نه آن که آن ها را یک حادثه استثنایی بنگرند و در کنار آن متوقف گردند. «أُولَى الْأَبْصَارِ» کسانی هستند که از خود بینش دارند و غرور نژادی و طبقاتی و غنای به ثروت و دود شهوات یا دنباله روی از آن ها و دیدن با چشم آن ها، بینش شان را نگرفته است:

«زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ». تزین: آرایشگری، دگرگون نمایاندن و آراستن ظاهر و پوشاندن

۱. ای کسانی که ایمان آورده اید چون با گروهی برخورد کردید پایداری و وزید و خدا را بسیار یاد کنید باشد که رستگار شوید، و از خدا و فرستاده اش فرمان بپسندید و با یکدیگر ستیزه نکنید... و مانند کسانی نباشید که با حالت سرمستی از سرزمین خودشان خارج شدند... انفال (۸)، ۴۵ و ۴۷.



متن و واقع. فعل مجهول «زین» از جهت مشخص نبودن و تعدد علل و اسباب تزیین است: علل نفسانی و شیطانی و اجتماعی. قرآن تزیین کردار و رفتار مفسدین و گناهکاران را گاه به شیطان نسبت می دهد که هرچه می کنند نیک و اصلاح می پندارند: ﴿وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>. ﴿وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾<sup>۲</sup>. ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۳</sup>، و گاه خداوند تزیین اعمال را به خود و علل عمومی نسبت داده است: ﴿وَكَذَلِكَ زَيْنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ﴾<sup>۴</sup>، و گاه همچون این آیه مجهول آمده است: ﴿زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ﴾<sup>۵</sup>؛ و همچنین تزیین زمین گاه به طبیعت آن نسبت داده شده است: ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... وَازَيَّنَّتْ﴾<sup>۶</sup> و گاه به خدا و عوامل و وسائط: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾<sup>۷</sup>. همین که شهوت یعنی تمایل جاذب و لذت بخش به مشتهیات، از حد طبیعی و غریزی که در همه جانوران است درگذشت، خود محبوب و جاذب و تخیلی می گردد و پیوسته با حب آرایش می یابد و همه مشاعر و بینش و چشم و گوش و قوای انسان را همچون رنگین کمان و سراب، بدان سوی نامحدود و مجهول می کشاند، و به همان چشم می دوزد و افزایش می جوید تا در تارهای شهوات و بافت های آن درمی ماند و پیوک می گردد؛ دیگر نه بصیرت

۱. شیطان آنچه را انجام می دادند برای آنان زیبا جلوه داد. انعام (۶)، ۴۳.

۲. و آنگاه که شیطان کارهایشان را برایشان به زیبایی آراست. انفال (۸)، ۴۸.

۳. پروردگار من به سبب آنکه مرا گمراه کردی حتماً [کارهایشان را] در زمین برایشان زیبا جلوه خواهم داد و همگی را گمراه خواهم کرد. حجر (۱۵)، ۳۹.

۴. و بدین ترتیب برای هر امتی کارشان را زیبا جلوه دادیم. انعام (۶)، ۱۰۸.

۵. کارهای بدشان برای آنان زیبا جلوه داده شد. توبه (۹)، ۳۷.

۶. مثال زندگی این جهان تنها و تنها... و زیبا آراسته شد. یونس (۱۰)، ۳۰.

۷. ما آنچه را بر روی زمین است به صورت زینتی برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک بهتر عمل می کند. کهف (۱۸)، ۷.



عبرت‌انگیزی: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»، و نه حرکتی از خود و درون دارد، زنده‌ای فاقد حیات انسانی. همین، راز اصلی و سر فصل و عطف است که بسا همان آگاهان نیرومند و حاکم بر شهوات که در صف خدا و خلق بودند، فاقد بصیرت و توان گردیدند و دگرگون شدند و به حزب شیطان و طبقه ستمگران پیوستند و یا رهبر وقائد آنها شدند. آیا همان بدریان را که این آیات و آیات دیگر برای آنان نازل شد، می‌شود از یاد برد که مرکب‌شان دو اسب و چند شتر بود که به نوبت سوار می‌شدند و سلاح‌شان چند شمشیر و نیزه بود که دست به دست می‌کردند و غذای‌شان چند دانه خرما بود که به هم ایثار می‌کردند، آن مردان با ایمان و آگاه که شعارشان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود و بسط یافتند و همچون صاعقه بر سر مشرکان قریش فرود آمدند و صفوف‌شان را از هم گسیختند و از قلعه غرور طبقاتی به چاه‌های مذلت‌شان کشاندند، همان مردان «بَدْرًا أَحَدٌ وَحُدَيْبِيَّةٌ وَبَيْعَتِ رِضْوَانِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ) وَفَتْحِ مَكَّةَ»، چندسال پس از رحلت رهبر عظیم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که مقاومت‌ها درهم شکست و مانع‌ها در سطح ظاهر، از میان رفت و درهای فتوحات باز شد و سیل غنایم و زینت‌های دنیا به سوی‌شان روان گردید، رسالت خود را انجام یافته دانستند، و به خوشی و سکون گراییدند و حب شهوات با همه جلوه‌هایش در چشمان‌شان تزیین یافت. همان «طلحه و زبیر و عبدالرحمان عوف و...» دارای میلیون‌ها دینار و درهم و هزاران اسب و شتر و گاو و گوسفند شدند و منابع عمومی و چراگاه‌ها را به تصرف خود درآوردند و چندین کاخ در مدینه و کوفه و بصره و اسکندریه بر پا ساختند با صدها کنیز؛<sup>۱</sup> با این تغییر دید در روحیه، مفاهیم و اصطلاحات قرآنی و تلاوت، اقامه صلوات، زکات، انفاق، حق، عدل، قسط، جهاد، فقاہت... مسخ یا راکد شد. شعار نفی و اثبات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به صورت ذکر و برای ثواب درآمد. همان‌ها که عقب‌گرد



کردند و در صف واماندگان و راندگان قریش در مقابل علی عَلِيٍّ کشیده شدند و دشمن را در درون خود پرورش دادند! این اصل تاریخی و نفسانی و خطری است که در این آیه تبیین شده است. «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ...» بیان تفصیلی مشتهیات بیرونی و منشأ شهوات و حب آن‌هاست که از درون انسان ساقط و متن غرایز حیوانی و افزایش جویی نامتعادل برانگیخته می‌شود تا آنجا که مشتهیات محدود و بیرونی به حب افزایش جوی شهوات نفسانی منتقل می‌گردد. این حقیقت را همین بیان آیه می‌رساند و هر بیانی همچون: «زَيْنَ لِلنَّاسِ النِّسَاءِ» یا «حب النِّسَاءِ» یا «شهوات النِّسَاءِ و...» رسای‌بدان نیست. «مِنَ النِّسَاءِ»، اولین منشأ و وسیله شهوات است که در پی آن، و به جای حب غریزی و عاطفی اولاد پسر و دختر، شهوت افزایش فرزندان پسر «البنین» که وسیله دفاع و تأمین قدرت نظامی و اقتصادی باشد، می‌آید. نقدینه طلا و نقره که وسیله مبادله و تأمین دیگر شهوات است، وسیله شهوت افزایش جویی و ذخیره‌ای محسوب می‌شود. «القناطر» به ماده و هیأت جمع، مقدار بسیار و افزایشی، و «المقنطرة» که مفعول اشتقاقی از آن است، نگهداری و ذخیره را می‌رساند. «حب الشهوات» به محصولات طبیعی می‌رسد و حیواناتی چون اسب و اشتر را که وسیله حرکت و کوشش است به انحصار درمی‌آورد و وسیله تفاخر می‌شود: «الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ» اسبان رها شده در منابع طبیعی و چراگاه‌های عمومی یا داغ‌زده و نشان‌دار، همچون محصولات انحصاری صنعتی و مارک‌دار است تا حریم امتیازش برای ممتاز محفوظ باشد، و همچنین حیوانات تغذیه‌ای (أنعام) و زمین‌های آباد و کشتزار: (وَالْحَرْثِ). رشته‌های حُب این مشتهیات که رنگ آمیزی و آرایش شهوات می‌شود و انسان را به همه استعدادها در میان می‌گیرد و وامانده و خشکیده می‌سازد. این‌ها درحقیقت وسیله بهره‌گیری و توشه راه است تا عابر و رهنورد از آن‌ها بهره‌گیرد نه درتار و پود آن‌ها بماند و نه از



بهره آن‌ها چشم پوشد، و از حیات دنیا و رَحِمِ طبیعت به حیاتِ علیا رسد که مجمع کمال و نیکی ثابت و غایی است: «ذَالِكْ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ». نیکی نزد او و از او و به سوی اوست. مانند همین آیات، با ترتیب و تعبیرهای دیگر در «سوره انفال» وراجع به کارزار بدر، با همان دَابِ آلِ فرعون و لوائه در آغاز برخورد و تزیین آمده است: ﴿كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا... كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا...﴾<sup>۱</sup>، ﴿وَإِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ... وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ...﴾<sup>۲</sup>؛ «وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ...»<sup>۳</sup>؛ و همین تقارن مضامین می‌تواند قرینه‌ای باشد که «الناس» در آن آیه «زَيَّنَ لِلنَّاسِ» ناظر به قریشیان و همانند وهم طبقه آنان است.

﴿قُلْ أُوْنَسِبُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَالِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾.

«انباء»، خبر و آگاهی به چیزی است که وسیله آگاهی بدان برای همه فراهم نیست. «قُلْ أُوْنَسِبُكُمْ»، اعلام و استفهام آگاهی است تا آن کس که آماده آگاهی است توجه کند، آن کسی که جاذبه ایمانش وی را به خود می‌کشد تا از بندهای تزیین شهوات برهد و قلبش می‌تپد تا از آن‌ها آزاد گردد. مورد خطاب اینانند نه آنان که در میان تنیده شهوات و تزیین‌ها پوسیده شده‌اند و بینشی ندارند تا ماورای آن‌ها و دورنمای آنچه را بهتر و گزیده‌تر و پایدار است بنگرند: «بِخَيْرٍ مِّنْ ذَالِكُمْ». «ذالک» اشاره به جمع شهوات و منشأ آن‌ها که مشتهیات است، با جمع «ذالکم» که از ترکیب فشرده و خاص قرآن است آمده به جای «اولئک، لکم». «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا»، متعلق به فعل مقدر یا «بِخَيْرٍ مِّنْ ذَالِكُمْ» و وصف تقوا اشعار به علت است، چون تقوا حرکتی

۱. مانند رفتار خاندان فرعون و کسانی که پیش از آنان بودند کفر ورزیدند... مانند رفتار خاندان فرعون و

کسانی که پیش از آنان بودند تکذیب کردند... انفال (۸)، ۵۲ و ۵۴.

۲. آنگاه که خداوند آنان را به تو نشان داد... و آنگاه که نشانتان داد آن‌ها را... انفال (۸)، ۴۳ و ۴۴.

۳. و هنگامی که شیطان اعمالشان را برایشان بیاراست... انفال (۸)، ۴۸.



صعودی با وقایه‌گیری و ناشی از ایمان است، نه همین ایمان «لِلَّذِينَ آمَنُوا»؛ همان ایمانی که از بندها می‌رهاند و هر بند شهوتی را وسیله و پله‌ای می‌سازد تا از هر گزیده‌ای به گزیده‌تر رسد تا پیشگاه ربوبی و مبدأ تجلیات ربّ با همه جمال و کمالش و سرچشمه حیات که از آن بهشت‌ها و بوستان‌ها روید و ریشه‌هایش نخشکد: «جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»، همه آراسته و زینت است، نه آرایش: «تزيين». زینت جاذبه جمال است که زنده می‌دارد و ایمان و تقوا آن را کامل می‌کند و ابعاد آن را وسیع می‌گرداند تا به سرچشمه خالص آن رسد. تزیین به بند می‌کشد و می‌کشد. آن از خداست و سرچشمه روحی و وجدانی دارد و این از شیطان است و فریبده: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؟ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾<sup>۱</sup>. آن یک اصل است و جوهر و ابديت دارد، و این نما و عرض و فریب و گذرا که نباید بدان چشم دوخت و در بندش گرفتارشود: ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثَنَّهُمْ فِيهِ وَ رِزْقٌ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ﴾<sup>۲</sup>؛ ﴿تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾<sup>۳</sup>؛ ﴿يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ﴾<sup>۴</sup>؛ ﴿وَ مَا أَوْتَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وََّ أَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾<sup>۵</sup>. چون عرض است و تأویل آن به جوهر،

۱. بگو چه کسی زیوری را که خدا برای بندگانش [از دل طبیعت] بیرون آورده و پاکیزه‌های روزی را حرام کرده است؟ بگو آن‌ها بهره‌کسانی است که در زندگی این جهانی ایمان آوردند، در حالی که در روز قیامت ویژه آنان است. اعراف (۷)، ۳۲.

۲. و چشمانت را به آنچه از آرایش زندگی این جهانی به گروه‌هایی از ایشان بهره داده‌ایم برای اینکه در این بهره آنان را بیازماییم، مدوز، و روزی پروردگارت بهتر و پایاتراست. طه (۲۰)، ۱۳۱.

۳. خواستار کالای زندگی این جهانی می‌شوید. النساء (۴)، ۹۴.

۴. کالای این جهان پست‌تر را می‌گیرند. اعراف (۷)، ۱۶۹.

۵. آنچه به شما داده پس بهره زندگی این جهانی و زیور آراسته آن است و آنچه در پیشگاه خداست بهتر و پایدارتر است چرا خرد نمی‌ورزید؟ قصص (۲۸)، ۶۰.



نباید چون کافران بدان چشم دوخت تا زینت و تزیین شود، و چون متاع است باید از آن بهره گرفت و گذشت، نه آنکه بارانداز گردد، تا کشش ایمان و محرک تقوا و بسط شعور شخص را از زینت ناپایدار و خیر نسبی بگذرانند و به سرچشمه و خیر مطلق رسانند: «بِخَيْرٍ مِّنْ ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا...» که ابدی و جاودان است: «خَالِدِينَ فِيهَا»، و همسران و هر چه با شعور و روح منبسط و متعالی جفت و هماهنگ می شود و پاکیزه می گردد: «وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ» بالاتر و برتر از همه «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ» است. همان خوشی و خشنودی و جمال که از خدا برآنان می تابد و وا می تابد و همی بازتاب دارد: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾؛ ﴿إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾<sup>۱</sup>، که فضل و مغفرت و رحمتی دربردارد: ﴿فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾<sup>۲</sup>؛ ﴿وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ﴾<sup>۳</sup>؛ ﴿بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ﴾<sup>۴</sup> و وزن و بی نشانی (لام تعریف) رضوان<sup>۵</sup>، اطلاق و گسترشی وصف ناشدنی رامی رساند. انسان گرفتار غرایز پست و تزیین شهوات، از خود و از استعدادهای ناشکفته و پرمایه از کمال و جمال خود ناآگاه است و خداست که به آنچه داده و دارد و درپیش دارد بیناست: «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ».

«الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». «رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا» وصف و بیان کمال «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» و پیوستگی به رب و هماهنگی با جمع است. پس

۱. هم خداوند از آن ها خشنود است، و هم آن ها از خدا خشنود هستند. مائده (۵)، ۱۱۹.

۲. به سوی پروردگارت برگرد در حالی که هم او از تو خشنود است و هم تو از او. فجر (۸۹)، ۲۸.

۳. ... فضل و خشنودی خدا را... الفتح (۴۸)، ۲۹.

۴. ... از جانب خدا آمرزش و خشنودی است... الحديد (۵۷)، ۲۰.

۵. ... از جانب خود به رحمت و خشنودی... التوبه (۹)، ۲۱.

۶. رضوان بر وزن فِعْلان مصدر است و اضافه بودن «الف و نون» مفهومی گسترده تر به رضوان می دهد. و بی نشان بودن آن یعنی «ال» تعریف بر سر آن نیامده و تنوین نکره در آخر آن آمده است که مفهوم اطلاق و گسترش وصف ناشدنی رامی رساند یعنی خشنودی خداوند بیش از حد تصوّر و شناخت و بیرون از حساب ماست.





از مراحل آگاهی و تصدیق و ورود درجاده ایمان و قدرت نگاهدار و پیشرو تقوا، نجوایی است از درون قلب و وجدان و وجود که زبان مترجم آن است، چون باز هم اندیشناک و نگران‌اند، نه از «سیئه، عصیان، اثم، یا طغیان»؛ بلکه از ذنوب، از آثار تیرگی‌ها و تاریکی‌ها و دنباله و باقی مانده گناهان که از گذشته خود و گذشته‌ای که از آن‌ها گذشته‌اند، از آدم‌ها و حواها و پیش از آن نسناس‌ها و دیگر جانوران که جوادی به سوی سقوط و برضد ایمان و تقوا دارند، و اگر لطف ربّ همی آگاهی و مغفرت نرساند تا آن‌ها محو و ریشه‌کن شوند، با غفلتی و انصرافی به پستی و به عقب برمی‌گرداند و پیوسته شهوات را تزئین می‌کند و چهره ددها و نسناس‌ها را می‌آریند تا به بندکشند و به دوزخ کشانند: «وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». تا آن وقایه ربّ به وقایه تقوا امداد نرساند، از خطر کشش‌های منفی و تزئین شهوات نمی‌رهد و سبکبال و مجذوب حق و جمال مطلق نمی‌گردد و به عند ربّ «عِنْدَ رَبِّهِمْ» و بهشت جاوید نمی‌رسد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ: تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ... يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>۱</sup>. کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ». پنج نام و نشان از بی‌نشان‌ها، پنج وصف اسمی و منصوب و معطوف به هم و بدون عطف به آیه قبل که عالی‌ترین مرتبه ایمان و تقوا و پیوستگی به ربّ که در هر یک و همه این‌ها تجلی می‌کند. آن ایمانی که حق، جاذبش و قلب، مجذوبش و ربّ،

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند. به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید... تا گناهانتان را بر شما ببخشد و شما را در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است و [در] سراهایی خوش دربهشت‌های همیشگی درآورد این [خود] کامیابی بزرگ است... صف (۶۱)، ۱۰ تا ۱۲.



پرورش دهنده‌اش و اندیشه و عقل آزاد، سازنده‌اش و تقوای پیشبر، نگهدارش باشد، خود در این اوصاف و ابعاد نفسی و خلقی به شکلی هماهنگ نمودار می‌شود، نه ایمان تأثیری و تقلیدی و توارثی و نه تقوای خمیدگی و خمودگی و لاشعوری و نه عقل محدود و نه خلق تحمیلی و ساختگی و یک بُعدی؛ ایمانی که نیرو و توان بخشد: «الصَّابِرِينَ»؛ صبر و استقامت در برابر هر مهاجمی که بخواهد به درون نفوس و جامعه ایمانی نفوذ کند، شیطان و بت با همه چهره‌هایش [که هجوم می‌آورد] تا سرمایه‌های معنوی و مادی را بریابد؛ ایمانی که از کجی و کج اندیشی و کج زبانی، راست و مستقیم گرداند که عمل با زبان و هر دو با اراده و ایمان هماهنگ شود: «الصَّادِقِينَ»؛ ایمانی که در برابر حق و مسئولیت‌های ناشی از آن خضوع آورد: «وَالْقَانِتِينَ»؛ و راه پخش و رساندن سرمایه‌های معنوی و مادی را به دیگران بازگرداند: «وَالْمُنْفِقِينَ».

این‌ها اوصافی است که در روز و هنگام آفتاب بروز دارد و در متن زندگی و آن گاه است که وارد غوغاها و غبارها و کشمکش می‌شوند، همین که پرده شب فرو افتاد، خزندگان به لانه‌ها و پرندگان به آشیانه‌ها و گوسفندان به آغل‌ها برگشتند، گرگ‌ها به تیز کردن دندان پرداختند و در کمین درآمدند و سلاخان به آماده کردن کارد و چاقو؛ اینان با کوشش کهکشان‌ها و جاذبه انوار اختران، به ابدیت روی می‌آورند و از خود و از کوتاهی‌ها در انجام مسئولیت‌ها و از غفلت‌ها دستی به آسمان دارند و اندیشه‌ای از خود و استغفار: «وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ».

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

«شَهِدَ» از شهود، بصری یا علمی: علم خداوند به ذات خود، شهود به یکتایی: «لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، ذات و صفات و آثار آن است، یا از شهادت به معنای گواهی که با حروف تعدیه مصرح می‌گردد: «شَهِدَ لَهُ، بِهِ، عَلَيْهِ» که شهادت با کلام و الهام و نظام همگی



شاهد یگانگی و یکتایی و نافی ترکیب و شرک است. عقول فطری، و وحی پیغمبران و پیوستگی جهان همه گواه این حقیقت‌اند و آن را اعلام می‌کنند. «قائماً بالقسط»، حال «الله»، یا «أنه لا اله الا هو» که پس از عطف «والملائكة واولوالعلم» آمده تا آن‌ها را در برگیرد. «قسط»: هر چه را در مرتبه و به جای خود نهادن و فراخور آن استعداد و موهبت دادن، «قیام به قسط»، ظهوری از صفت «الْحَيُّ الْقَيُّوم» است. همان خدای حی قیوم علم شهودی دارد یا شاهد است که جز او خدایی در حال و نمودار قیام به قسط نیست و همچنین ملائکه و اولوالعلم. یکتایی و حیات و قیومیت ذاتی او در قیام به قسط نمودار است که همه اجزای درشت و ریز و پیدا و ناپیدا را با هم پیوسته و حیات و کمال می‌بخشد و هر یک را در حد خود هماهنگ و نگهداری می‌کند و برپا می‌دارد و آنچه از نیرو و تشعشع و خواص ذاتی و جاذبه دارند با ترازوی قسط و حق به هم می‌دهند ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾<sup>۱</sup>، نه ریزها و ریزترها بر آن میزان بس دقیق و قسط طغیان می‌کنند و نه درشت‌ها و درشت‌ترها با همه نیرومندی، آن‌ها را از مدار خود می‌رانند و یا جذب و محو یا افاضه بدان‌ها امساک می‌کنند. می‌شود که به قرینه پیوستگی نزدیک، «قائماً بالقسط» حال و بیان از موضع و کار «الملائكة و اولوالعلم» یا شهود توحیدی باشد: ملائکه قسط را در آفرینش و اولوالعلم با شهود و علم به تأویل، در اجتماع انسانی به پا می‌دارند، تا آن را با آفرینش هماهنگ گردانند و به توحید ذات و صفات گریند: «لا اله الا هو»، و حیات انسانی با قیام به قسط پایه گیرد و دوام و کمال یابد و عزت و حکمت همه را فرا گیرد: «العزیز الحکیم».

«قائماً بالقسط» که مفرد آمده، نه «قائمین بالقسط»، باید حال «الله» باشد. تأخیر آن با فاصله «والملائكة و اولوالعلم» پیوستگی و هماهنگی کامل «ملائکه و اولوالعلم» را با «الله» و نیز به واسطه و



تبعیت از «الله» می‌رساند، گویا «ملائکه و اولوا العلم» هم با شهادت به توحید، قائم به قسط هستند. به هر صورت، گواهی خداوند به توحید پیش از بیان قولی، با قیام به قسط ظهور دارد. شهادت، ظهور و بروز شخص و یا علم به چیزی است که در قول و فعل آشکار و مشهود گردد. این شهادت و حیی هماهنگ با شهادت فعلی خدا و فرشتگان و اولوا العلم است. قوانین جاری عالم که ظهور اراده حکیمانه مبدأ و تدبیر مدبّرین و قوای عالیه است، هر موجود را در حدی که برایش تقدیر شده و در ترکیبات اجزایش به پا داشته، با قوانین کلی و کلی‌تر پیوسته می‌دارد تا قوانین عمومی واحد و شامل و فراگیرنده‌ای که همه نمایاننده یک اراده و مشیّت است و به سوی یک وحدت مطلق پیش می‌برد.<sup>۱</sup> آن اندیشمندان آگاه که در عمل و گفتار صابر و صادقند و

۱. اینشتن\*، در مقدمه «علم به کجا می‌رود» تألیف ماکس پلانک\*، ترجمه احمد آرام\*، چنین گفته است: «...از این قرار عالی‌ترین وظیفه دانشمند فیزیک اکتشاف کلی‌ترین قوانین اساسی است که به صورت منطقی می‌توان با آن‌ها تصویری از جهان ساخت، ولی برای دست یافتن به چنین قوانین اساسی راه منطقی وجود ندارد، تنها راه اشراق و علم حضوری است و آن از این احساس نتیجه می‌شود که در ماورای ظواهر نظامی وجود دارد که تجربه آن نظم موجود را محسوس‌تر می‌سازد... از این گذشته ترکیب مفهومی و عقلی که نسخه بدلی از جهان تجربی است، ممکن است رفته رفته ساده‌تر شود و به صورت چند قانون اساسی در آید که تمام ترکیب عقلی به صورت منطقی بر آن استوار باشد. در هر پیشرفت علم، دانشمند فیزیک نیک درمی‌یابد که با ترقی تجربه، قوانین اساسی بیش از پیش ساده شده است، وی از این امر دچار شگفتی می‌شود که در آن چیزی که به نظر بی‌نظمی و پربشانی می‌رسد، چه نظم عالی نهفته است. این نظم را نمی‌توان ساخته فکر خود وی دانست، بلکه وابسته و جزء لاینفک جهان ادراک حسی است...». پلانک در همین کتاب، در پایان بحث «تصویری که دانشمندان از جهان خارجی می‌سازند» می‌گوید: «...ولی در پایان کار از جهانی که فقط جنبه حسی داشت به یک جهان واقعی متافیزیکی رسیدیم. این جهان جدید بدان سان در برابر ما قرار گرفته که امکان شناختن مستقیم آن وجود ندارد. و این سرزمین اسرارآمیز است و حقیقت آن را با نیروی فکر بشری نمی‌توان دریافت، ولی در ضمن تلاش و کوششی که برای فهمیدن این جهان می‌کنیم به زیبایی و آهنگ داری آن متوجه



اندیشه خود را با جهان بزرگ و جهان آرا پیوسته دارند و منفق و مستغفرند: «الصابرين و الصادقين... آیه سابق» آن‌ها هم در اندیشه شهودی و اشراقی، وحدت و قسط عالم را درمی یابند و هم برای هماهنگی اجتماع با جهان، قسط را بر پا می‌دارند...  
 «و اولو العلم قائماً بالقسط»<sup>۱</sup>، و همگی این حقیقت و حرکت به

→ می‌شویم...»

در بحث «از نسبی تا مطلق» گوید: «...پیش از آنکه به سخن پایان دهم، می‌خواهم دشوارترین مسأله را عنوان کنم. و آن این است: آیا می‌توان گفت که مفهومی علمی، که اکنون برای آن رنگ مطلق بودن قائلیم روزی نخواهد آمد که معلوم شود تنها معنای نسبی دارد و به امری که جنبه مطلقیت آن بیش تر است رهنمون شود؟...»  
 «شَهْدَ اللَّهِ... و اولو العلم قائماً بالقسط». اولو العلم دارای بینش وسیع و خاص و تحرک علمی هستند مانند «اولو الالباب»، «اولو الابصار»، «اولو الاسماع»، نه عارضی و وابسته مانند: عالم، ذو علم، ذو المال، ذو الشوکه و... (مؤلف).

۱. قسط و عدل، دو لغت است و دو مفهوم دارد و از هر جهت مترادف نیستند، گر چه گاه در یک مورد و به یک معنی آمده است. قسط: سهم و نصیب، هر قسمت از کالای تقسیم شده. قایبط، (فاعل مجرد): ظالم، برنده حق دیگران و متجاوز. مُقْسِطٌ، (فاعل مزید): اداکننده حق و سهم دیگران، تقسیم کننده یا اداکننده دین در زمان‌ها و ماه‌ها. گویا از همین لغت است، «قسطاس»: ترازو و هر وسیله سنجش. عدل: همتا، یکسان، قضاوت بی طرفانه و بدون تمایل و انحراف به یک سو، پاداش، سنجش، وسط راه، دو شخص یک سان، دو چیز هم وزن. عادل: کسی که قوای روحی و نفسیش معتدل باشد و یکی از غرایز و قوایش بر دیگری چیره نشود. در قرآن قسط و عدل هر یک در مورد خاصی آمده، و گاه هر دو در یک مورد: ﴿... فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا...﴾. حجرات (۴۹)، ۹ (پس اصلاح کنید بین آن دو را به عدل و دادگری پیشه کنید...) اصلاح بین دو طایفه به عدل، همین است که هیچ گونه تمایل و وابستگی به یک طایفه نباید در اصلاح دخالت داشته باشد. قسط آن است که حق اجتماع و حقوق مالی هر یک چنان که هست به آن‌ها داده شود. ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ... فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُعَدِلُوا فَوَاحِدَةً...﴾. نساء (۴)، ۳ (اگر نگرانید که درباره دختران یتیم قسط را انجام ندهید [از آن‌ها چشم ببوشید و بگذرید] و با زنان دیگری که برای شما پاکند [و این گونه نگرانی درباره آنان نیست] ازدواج کنید... تا چهار زن و اگر نگرانید که عدالت نکنید پس یک زن). رسم بود که دختران یتیم را برای دست یابی و بردن اموال‌شان به زنی می‌گرفتند و سهم مالی و حق آنان را می‌بردند،



→ لذا «الاتقسطوا» گفته است و درباره زنان متعدد، نگرانی از رعایت عدالت در رفتار و حقوق در بین است، لذا «الاتعدلوا» گفته و چون عدالت کامل بیش از رفتار و کردار، در توجهات و تمایلات درونی نیز باید رعایت شود، در آیه دیگر چنین آمده: ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ...﴾. نساء (۴)، ۱۲۹: (و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید هر چند [به عدالت] حریص باشید پس به یک طرف یک سره تمایل نورزید [تا آن زن دیگر] را سرگشته [= بلا تکلیف] رها کنید). در قرآن، «قسط» و مشتقات آن بیشتر در موارد تأدیة حقوق افراد و اجتماع و اموال و پاداش ها و کیل و وزن آمده است. و عدل در موارد خلقیات و احکام و شهادت و اسناد و راه و روش ها. و نیز قرآن اقامه قسط را اولین منظور و هدف اجتماعی رسالت همه رُسل می نماید: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضَىٰ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾. هود (۱۱)، ۴۷: (برای هر امتی فرستاده ای است، پس هنگامی که فرستاده آنان آمد، به قسط در میان شان داوری می کند و به ایشان ستم نمی شود)؛ ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيُقَومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾! حدید (۵۷)، ۲۵: (رسولان را ما با براین روشنگر فرستادیم و با آنان کتاب (اصول احکام و مسئولیت ها) و میزان (معیارهای تشخیص حق و باطل) نازل کردیم تا مردم به قسط قیام کنند). که نتیجه غایی ارسال رسل و بیانات و کتاب و میزان، قیام خود مردم برای اجرای قسط است: رساندن و رسیدن همه مردم، به فراخور استعدادها و مواهب طبیعی و روحی اکتسابی، به آن چه در زندگی و اجتماع سهیم هستند، تا جلوی استعدادها باز شود و موانع در میان نباشد و هر که سهم خود را دریافت و فرد و گروهی بیش از استعداد و عمل، از بهره های خلقت و فراورده ها نبرند و از دیگران بهره گیری نکنند و هر کس به مقیاس استعداد و ذوق های ذاتی و اکتسابی در جای خود قرارگیرد و از حقی که دارد بهره مند شود. این اساس مجتمع سالم و طبیعی و هماهنگی با نظام جهان و زندگی است که با اختیار و عقل و بینش و مکتبی شدن باید صورت گیرد. به تعبیر آیه «لِيُقَومَ النَّاسُ» نه آنکه بدان و اداری شوند: «لِيُقِيمُوا النَّاسَ». بنابراین، مجتمع قسط اجتماعی است که هر کس به حق خود از هر جهت برسد. و این را، بنابر این تعریف، نشاید عدل نامید. بلکه این اساس عدل است. چون در مجتمع قسط که هر کسی به فراخور استعداد و اکتساب نایل می شود، لازم نیست که عدل اجتماعی برقرار شود. در چنین اجتماعی، تفاوت استعدادها و تولیدها و مصرف ها بازمنشأ اختلاف و فاصله و پیدا شدن طبقات در میان است که با رهبری اجتماعی و استقرار عدالت، و پیش از حقوق، باید نیازها و عقب ماندگی ها از میان برود تا مجتمع و هماهنگی صورت گیرد ﴿...أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ...﴾. شوری (۴۲)، ۱۵: (... مأمور شدم که میان شما عدالت کنم...); ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ...﴾. نحل (۱۶)، ۹۰: (در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد...); ﴿...هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ...﴾. نحل (۱۶)، ۷۲: (... آیا او با کسی که به عدالت



سوی آن را اعلام می‌کنند «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ». «إِنَّ الدِّينَ» که با تأکید و بی‌حرف عطف و فاصل آمده لزوم و پیوستگی این آیه را با آیه سابق می‌نمایاند، لام «الدِّین» گویا اشاره به دین معهود و حق و یا لام استیعاب است، و مفهوم ظرف «عندالله» إشعاریه حصر در مقابل «الناس» دارد. «الاسلام» ظاهر

→ فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است یکسان است؟). اقامه قسط پایه‌گذاری مجتمع سالم و مورد رسالت همه رسولان بوده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا...» و اقامه عدل: اِکمال آن و تکمیل رسالت. شکل گرفتن خود به خودی اجتماع و تمدن، آغاز بهره‌کشی و بهره‌دهی و بردن حقوق مردم (ناس) و جلوگیری آنان از مواهب روحی و طبیعی بوده است. و گسترش آن از دوره آهن بود که با دست یافتن به آهن کشاورزی و صنعت و کشتی‌سازی و ابزار جنگ و دیگر صنایع، تحول و تمرکز یافت و جنگهای فنی و طبقه‌ای و طبقات حاکم پدید آمد. در طلیعه این گونه تحول و تمدن بود که رُسل برای اقامه قسط برانگیخته شدند. شاید آغاز دوره آهن و دسترسی به آن، از احجار جوی گذاشته‌ای بود که از زمان‌های قدیم در روی زمین فرود آمده بود و نیاز به استخراج و ذوب‌داشت و با یافتن آن، قدرت و نیروی اقتصادی و جنگی به دست بشر آمده که هم قدرت جمعی در آن بود و هم ناتوانی و بینوایی و هم سودها و بهره‌ها ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا... وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ...﴾. الحديد (۵۷)، ۲۵: (به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به قسط برخیزند، و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است، پدید آوردیم) که «بأس» هم مضمن معنای جنگ و قدرت و شدت است و هم بینوایی و نیازمندی شدید. با ارسال رُسل و انزال حدید و پیدایش درگیری‌های درونی و بیرونی مجتمعات است که معلوم می‌شود چه کسانی به یاری خدا و رُسل برای اقامه قسط بر می‌خیزند: (وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْعَقِبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ): (تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان او و پیامبرانش را یاری می‌کند. آری خدا نیرومندی شکست‌ناپذیر است). پس از ارسال رُسل و اِکمال‌اش، باید این مسئولیت سنگین تاریخی را بیرون رُسل و مؤمنین به آن‌ها به عهده‌گیرند که گواهان اراده خدا و نمایندگان او هستند و باید با همه قدرت به پا دارندگان و نگهبانان قسط باشند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ﴾. نساء (۴)، ۱۳۵: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید پیوسته به عدالت قیام کنید): ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ...﴾. مائده (۵)، ۸۱. تا نظام اجتماع را با نظام جهان هماهنگ کنند: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ...﴾ (مؤلف)



در معنای لغوی است: تسلیم شدن و یا به سلامت گراییدن که از لوازم تسلیم و منشأ معنای اسمی و وصفی گرویده به آیین اسلام - یا گرایش به اسلام - است، چنانکه افعالی از مصدر به معنای لغوی آن در قرآن آمده است: ﴿أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ، وَ لَهُ أَسْلَمْتُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>؛ ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ﴾<sup>۲</sup>؛ ﴿وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۳</sup>؛ و دیگر مشتقات آن در دیگر آیات: به راستی و به یقین آن دین خدایی و حق، و یا همه دین، در نزد خدا - همان خدای یکتا و قائم به قسط - تسلیم شدن و به سلامت گراییدن است. چون هر چه هست از پیدا و ناپیدا، نزد خدا و در پیشگاه او و تسلیم اراده اوست؛ پس همین آیین تشریحی خدا برای انسان مختار و آزاد است که درگزیدن آیین، چون به خود واگذارده شود، از نزد خود و پیش خود - عند نفسه، نه عند الله - دین می سازد و آن را دین خدا می نمایاند و خود را از آفرینش که «عند الله» است جدا و دور می دارد. آن یک: وحی و الهام و آهنگ آفرینش و قیام به قسط و هدایت است؛ و این یک: اوهام و وسوسه ها و ستم و امتیازات و گمراهی. تسلیم به آن: توحید فکر و قوا و رستن از بندبها و قیود اجتماع ظالمانه و پیوستن به جهان و جواذب آن و دیگران و باز شدن بینش و حرکت و شکوفایی و گسترش در همه ابعاد حیات است، و تسلیم به این: کشیده شدن به بندها و جدایی ها از خود و جهان و دیگران و کینه جوئی و فرسودگی و جمود و قیود و پوسیدگی.<sup>۴</sup> این گونه دین و قوانین ناشی از آن، یا ساخته و پرداخته اوهام

۱. روی خود را برای خدا تسلیم کردم، و هر کس در آسمانها و زمین است برای او تسلیم شد. آل عمران (۳)،

۸۳، ۱۹.

۲. چه کسی از جهت دینداری بهتر از آن کس است که روی خود را برای خدا تسلیم می کند. النساء (۴)، ۱۲۵.

۳. و همراه با سلیمان تسلیم پروردگار جهانیان شدم. نمل (۲۷)، ۴۴.

۴. «... یعنی خودداری از تسلیم به یک جهان بینی. این سطحی بودن، این رسوخ ناپذیری روح، معلول کیفیت ناپایدار حیات امروزی و افسردگی عمیق انسان کنونی است.» از کتاب «در جستجوی رستگاری رسالت جهان سوم»، استو کلی کارامایکل، ترجمه سیاوش برزگر. (مؤلف).





و اوضاع محیط است، و یا تحریف و مسخی از وحی و کتاب الهی که به رنگ محیط جاهلیت و تعصبات و اُمَنیه‌ها و امتیازات و اختلافات درآمده است: «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ». این بیان حصری تأکید همین حقیقت است که آیین خدایی همان توحید و تسلیم است، «اِخْتَلَفَ»، حدوث اختلاف و امتیاز میان دین عندالله و دین عندالناس را می‌رساند که آن یک از آغاز، توحید شهودی خدا و فرشتگان و اولوالعلم و قیام کنندگان به قسط و تسلیم گرایندگان بوده که با کتاب وحی داده شده تادریافت علمی شود. «او توالکتاب... جائه‌هم العلم». گرچه کتاب داده شدگان و دریابندگان علم، چنان که باید کتاب را نگرفتند و نائل به دریافت علمی (اولوالعلم) نشدند و خودخواهی، سودجویی و ستم‌پیشگی آنان را از آیین توحید و تسلیم بازداشت و به سوی اختلاف و سرکشی کشاند: «بَغْيًا بَيْنَهُمْ» تا به آیات خدا که نشانه‌های توحید و تسلیم است کافر شدند و آیین‌های ناشی از بغی و ترکیب یافته از توحید و شرک و تسلیم و طغیان و اختلاف‌آور را به جای آیین خدا و توحید و قیام به قسط نمایانند که همان خدا «سریع الحساب» حساب آن را می‌داند و می‌رسد: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ». آیات کلامی و نظامی خدا بیانگر یک اراده و یک حکم و قیام به قسط است. کفر به آیات، بغی و سرپیچی است و در مقابل آن قرارداد و منشأ درگیری با آن و اختلاف ناشی از آن است و هرچه که منشأ کمال و توحید و تعالی است، کفر بدان موجب سقوط و برخورد و اختلاف در کیفیت و کمیت می‌گردد که حسابش را جز خدا نمی‌داند. این اختلاف ناشی از بغی است که برخلاف اختلاف در مراتب وحی و نبوت و هماهنگی با تکامل در توحید و تسلیم و راه گشای به سوی آن است.



«فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَمْتُ فَإِنْ أَسَلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ.»

مُحَاجَّه، حجت آوردن هریک از دو طرف مقابل است برای تعریف و شناخت و یا اثبات مدعای خود، ضمیر فاعلی «حاجوک» راجع است به «الذین اوتوا الکتاب» که با علم و به انگیزه بغی، در شناخت آیین خدا و دعوت و نشانه پیغمبران اختلاف پیش آوردند.

اسلام، بازداشتن از سرپیچی و مقاومت و واداشتن به تسلیم است و اشعار به نوعی معارضه و مقاومت دارد «اسلم»: او را یا آن را از معارضه و مقاومت بازداشت و به تسلیمش آورد.

وجه، روی و وجهه درون است که از هر چه سرپیچید و به هر چه و هر سو روی آورد، مشاعر و عواطف و قوا و حواس و روی ظاهر را بدان جهت می کشاند. آدمی به طبیعت اولی، محکوم حواس و شهوات و آرزوهای ناشی از آنهاست و وجهش در آن جهت است و همه قوای درون و مشاعر و عواطف و حواس و جوارح و نیروهای بیرونی و آیین و هر وسیله ای را برای رسیدن به آنها استخدام می کند و هر ستم و تجاوزی را روا می شمارد که کلمه جامع آن «بغی» است: «بغیاً بینهم». بغی: آرزو، طلب، ستم، ناروا. «بغیة»: مطلوب نهایی و به دست نیامده.

همین که عقل فطری انگیزه های انسانی بیدار شد و وجه به سوی هدفها و مقاصد برتری کشانده شد، کشاکش و تضاد درونی آغاز می شود، مگر آن که قدرت ایمانی و شناخت، وجه را برهاند و تسلیم خدا و حق گرداند. پس هر که از بند جواذب نفسانی و مختلف و تضادهای ناشی از آنها خود را رهانید و وجه خود را منقلب و تسلیم خدا کرد، به آیین اسلام که آیین خدا و وحی و نبوت و آفرینش



است، روی آورده است؛ «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...»؛ «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ودر محیط سالم درآمد و آیین راستین و راستی پیغمبران به حق را شناخته است و مجالی برای جدال و محاجّه نیست. چه درباره اصل آیین و چه آورنده و نشانه‌های آن: «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَّمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ». تکرار نشدن فعل معطوف و اظهار ضمیر - به جای اظهار «وَأَسَلَّمْتُ مِنَ اتَّبَعَنِ» - پیوستگی تابع و متبوعی به حق را در همه ابعاد فکری و نفسی و عملی شان می‌رساند: اگر آنان که کتاب داده شده‌اند با تو مُحاجّه کردند، بگو من وجه خود را تسلیم خدا کرده‌ام و هر که در هر جهت پیرو من است و به من پیوسته؛ پس چه مُحاجّه‌ای شما را با من است؟ و اگر شما هم تسلیم شده‌اید و به آیین خدا راه یافته‌اید، مُحاجّه‌ای بر شما نیست. «وَقُلْ لِلَّذِينَ آوَوْا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَّمْتُمْ؟ فَإِنْ أَسَلَّمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا». تصریح به اسم ظاهر و موصوف «لِلَّذِينَ آوَوْا الْكِتَابَ» به جای «لهم»، نظر خاص به آنان را می‌رساند، و از جهت عطف «والامیین»، تفصیل و تثبیت خطاب و استفهام و جزاست. در این آیه که امیین عطف و مقابل «الذین آوتوا الكتاب» و به جای «المشركین» آمده، قرینه‌ای است که منظور از کتاب داده شدگان یا اهل کتاب، آشنایان به کتاب، کتابت داران و مکتب است، نه همین منسوبین به کتاب آسمانی. کتاب خدا در مرتبه اول متوجه این‌هاست و منسوبین به امیین هم به آنان چشم دوخته‌اند. پس آنان هم مسئول خود و هم مسئول دیگران‌اند و اگر تحول یافتند و تسلیم به اراده خدا شدند، دیگران را در پی خود می‌کشند، و دین خدا همین انقلاب درونی و بیرون آمدن از خود و رهایی از بندهای خود پرستی و دیگر پرستش‌های زاینده از آن؛ توحید و تسلیم وجه به خداست که منشأ دگرگونی انسان‌ها و اجتماعات و توحید انسان می‌گردد.

انگیزنده این رهایی و انقلاب، از عمق فطرت برمی‌آید و رهنمای آن، عقل فطری



و وحی پیمبران است و جز آن هرچه و به هر صورت باشد شرک است و بند است و بغی است و اختلاف. اختلاف در امتیازات؛ خون؛ طبقات و در اصول و فروع و در مایه و صورت دین خدا. اگر تحول و تسلیم به خدا نشد، تسلیم به هوا و بت‌ها می‌شود و این بغی است؛ و خدای یگانه و معبود به حق در چهره تبار اسرائیل و مسیح درمی‌آید و مثلث می‌شود و مثلث در اندیشه‌های گوناگون و نظام پست اجتماعی مرع و مخمس و همچنین خدایان آسمان و زمین، ارباب انواع و ارباب مردم، راهبان و احبار و طاغیان که همه بغی است و دشمنی و کینه توزی و سرمایه سوزی: «بغیاً بینهم». آنگاه در برابر پیغمبر اسلام و داعی به توحید و آزادی و تسلیم، صف می‌آریند و مُحاجّه می‌کنند: پیمبران باید از نسل اسرائیل باشند نه عرب، از نژاد اسحاق باشند نه اسماعیل، از سرزمین فلسطین باشند نه جزیره العرب، باید دارای چنین و چنان اوصاف باشند و باید هر چه را ما داریم، از کتاب و اندیشه و پرستش و نظام زندگی، تصدیق و تثبیت کند و همچنین... این محاجّه‌های بغی آمیز و حجّت تراشی‌های اختلاف انگیز جز مسخ چهره و آیین خدا نیست و آیین خدا جز تحوّل روح و فکر و اندیشه و اجتماع و تسلیم نیست. از هماهنگی و سلامت قوای فکری و نفسی تا تسلیم وجه و وجهه همه به خدا و حاکمیت مطلق او. اگر کتاب داده شدگان و مکتبیان و همچنین مکتب‌ندیدهای مادرزاد (امیین) تسلیم‌اند؛ هدایت یافته‌اند: «فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا» و اگر از اسلام و دعوت بدان روی گردانند، بر تو جز بیان و ابلاغ نیست: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ» و نه قهر و سلطه: ﴿كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ﴾<sup>۱</sup>. اسلام و بغی و پذیرش و ردّشان، وابسته به نهادها و خلال درونی و بندها و وابستگی‌های اجتماعی است که جز خدای بصیر دانا، حدود و قابلیت و استعدادها را نمی‌داند: «وَاللَّهُ بِصَيْرٍ بِالْعِبَادِ». هر قابل حق جویی را

۱. تو بر ایشان دارای قهر و سلطه نیستی. غاشیه (۸۸)، ۲۲.



توفیق هدایت می دهد و ناقابل سرکش را خود کفایت می کند و از مسیر اسلام که مسیر فطرت و حق و کمال است، از میان برمی دارد. ﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾<sup>۱</sup>.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. پس اگر به آنچه شما به آن ایمان آورده اید ایمان آوردند در حقیقت هدایت یافته اند، ولی اگر روی گردانیدند در نتیجه تنها خود ایشان در گونه ای اختلاف شکاف انداز گرفتار شده اند؛ پس خدا به زودی [شر] آنان را از تو کفایت خواهد کرد در حالی که او شنوای داناست. بقره (۲)، ۱۳۷.